

همکاری با پلیس؛ بازی برد-برد



همکاری شهروندان، پلیس را قادر می‌کند با کمترین هزینه و دشواری در پیشگیری از جرم با موفقیت‌های چشمگیری روبه‌رو شود و اگر پلیس از ظرفیت همه شهروندان برخوردار باشد تا اندازه چشمگیری در مأموریت مهم تامین نظم و امنیت، مؤثر ظاهر شده و موفق عمل خواهد کرد. در حقیقت همکاری شهروندان با پلیس بازی باز برد- برد است.

شهروندان و پیشگیری از وقوع جرم



پلیس و هر یک از آحاد مردم دارای نقش‌ها و اهداف متفاوتی هستند اما اگر بتوانیم در ایفای نقش‌ها و دستیابی به اهداف حوزه پیشگیری از جرم همکاری داشته باشیم، به اهداف نهایی و آرمان‌های خود تا اندازه قابل توجهی دست پیدا کرده‌ایم؛ چرا که این مشارکت در صد موفقیت را بسیار بالا می‌برد.

شهروندان و اعتماد اجتماعی



اعتماد اجتماعی که از مفاهیم مهم سرمایه اجتماعی به شمار می‌رود، در پیوند میان پلیس و شهروندان حائز اهمیت است. مشارکت و همکاری زمانی به درجه بالایی می‌رسد که طرفین براساس اعتماد متقابل به یکدیگر، از اطلاعات، هنجارها و ارزش‌های یکسانی در تبادل‌ات میان خود استفاده کنند.

اقتدار پلیس و تعامل با مردم



بخش اعظمی از اقتدار پلیس به تعامل آن با جامعه، مردم و نهادهای اجتماعی و بخش‌های دولتی و غیردولتی بر می‌گردد. هر چه نیروهای پلیس با مردم صادقانه ارتباط برقرار کنند به گونه‌ای که مردم با پلیس احساس نزدیکی کرده و آنان را از خود و خود را متعلق به پلیس بدانند، افزایش اعتماد نسبت به پلیس و در نهایت کارآمدی پلیس را به دنبال خواهد داشت.

بسیاری از معماهای پلیسی با کنجکاوی و همکاری مردم با پلیس به نتیجه می‌رسد

کار آگاه‌بازی

محمد جعفری، روزنامه‌نگار: «از پشت پنجره دیدم که مرد همسایه در حال جابه‌جا کردن شیء مشکوک‌کی است. من هم به پلیس خبر دادم و معلوم شد که آن شیء یک جنازه بود.» این را خانمی می‌گوید که با گرفتن چند عکس مانع از پنهان‌کاری یک قاتل شد. اسرار بسیاری از جرائم معمولاً با مشاهده یک کار آگاه ظاهر می‌شوند و پس از آنکه به ماجرای که در نزدیکی‌شان می‌گذرد و در عین حال حساس به وقایع در قامت یک کار آگاه ظاهر می‌شوند آن را به پلیس گزارش می‌کنند. در این گزارش به بررسی شمار زیادی از پرونده‌هایی که با کار آگاه‌بازی شهروندان به نتیجه رسیده می‌پردازیم.



عکاسی از قاتل



گزارش درگیری سارقان با یکدیگر

یکی دیگر از پرونده‌هایی که با کنجکاوی و مسئولیت‌پذیری یکی از شهروندان به نتیجه رسید مربوط به لو رفتن فعالیت‌بند سارقان مخوف پایتخت بود. از مدتی قبل گزارش سرسرفت‌های سریالی به پلیس پایتخت اعلام شد که نشان می‌داد اعضای یک گروه با پوشاندن صورت‌های خود و با تخریب قفل در خانه‌ها، وارد آنجا شده و دست به سرقت دلار، پول و طلا می‌زنند. تحقیقات پلیس در این باره ادامه داشت تا اینکه دختر جوانی با پلیس تماس گرفت و گفت: «خودروی پرایدی با شماره پلاک... در خیابان... پارک است و سر نشیمان آن ظاهراً دزد هستند و بر سر تقسیم اموال مسروقه با یکدیگر درگیر شده‌اند.» او ادامه داد: «در حال عبور از خیابان بودم که متوجه شدم سر نشیمان خودروی پرایدی با هم در حال بحث و جدل هستند. یکی از آنها با فریاد می‌گفت که می‌خواهد هر چه می‌زد مال خودش باشد و



ادامه گفت: «از حرف‌هایشان متوجه شدم که آنها سارق هستند و خانه‌های مردم را خالی می‌کنند. بهانه اینکه منتظر کسی هستیم به ما نشین آنها نزدیک شدم و همانجا ایستادم تا بیشتر به حرف‌هایشان گوش کنم. وقتی مطمئن شدم که همه آنها سارق هستند شماره پلاک ماشین‌شان را یادداشت کردم

و بعد از آنجا دور شدم تا به پلیس زنگ بزنم.» تماس این دختر شجاع با پلیس موجب شد تیمی از مأموران، راهی محل شوند و سر نشیمان پرآید را دستگیر کنند. در همان تحقیقات اولیه معلوم شد این افراد همان پلیس از مدتی قبل به دنیاشان وارد شده‌اند. اعضای این گروه نفر بودند و سرکردگان آن نیز بارها به اتهام سرقت راهی زندان شده بودند. آنها به سرقت‌های سریالی از خانه‌ها قرار کردند و بخشی از اموال مسروقه را مخفیگاه‌شان کشف شد.



شده وقتی مأموران رسیدند و زن جوان را بازداشت کردند، پیرزن گفت: من معمولاً هر روز روزنامه می‌خوانم و علاقه خاصی به اخبار حوادث دارم. با ما خبر سرقت با شیوه خالی روبه‌رو شد. پیرزن هم روی تخت خوابیده بود. زن سارق که منتظر این فرصت بود سراق اتاق دیگر رفت تا طلا و جواهرات طعمه‌اش را سرقت کند، اما خبر نداشت که پیرزن بیدار بوده و او را زیر نظر گرفته است. آخرین طعمه زن تبهار، وقتی میج سارق را سر بزنگه گرفت، در آپارتمان رباب کرد و با داد و فریاد از همسایه‌ها کمک خواست. سپس در خانه‌اش را روی زن سارق بست و ذیابقی بعداً با حضور پلیس، مجرم تحت تعقیب، دستگیر

کار آگاه شمسی میج سارق را گرفت

کار آگاه بازی بعضی از شهروندان به خاطر علاقه آنها به صفحه حوادث روزنامه‌هاست؛ درست مثل زن شمسی که هر روز صفحه حوادث روزنامه‌ها را می‌فروختیم. روز حادثه میل‌هایی که تبهاران اطلاع داشت و از همین طریق توانست سارقی را که پلیس از مدت‌ها قبل در تعقیبش بود به دام بیندازد. ماجرا از این قرار بود که از مدتی قبل پلیس در جریان سرقت‌های سریالی یک زن که به‌عنوان پرستار کودک یا سالن‌دار خانه‌ها می‌شد، قرار گرفته بود. درحالی که تحقیقات پلیس آغاز شده بود، معلوم شد زن سارق نه تنها به‌عنوان پرستار سالن‌دار، بلکه به‌عنوان پرستار کودک نیز وارد خانه‌ها شده و دست به سرقت می‌زند. این در حالی بود

خانم معلمی در نقش کار آگاه

مهم‌نیست چند ساله باشی باحتی چقدر سواد داشته باشی، وقتی کار آگاه‌بازی‌ات گل کند دیگر در نقش فرورفته‌ای؛ مثل خانم معلمی که با کار آگاه‌بازی‌اش باعث دستگیری زن و شوهر سارقی شد که پلیس از مدت‌ها قبل در تعقیب‌شان بود. این ماجرا به مدتی قبل بر می‌گردد؛ زمانی که به پلیس پایتخت خبر رسید که سارقان به ۳۳ پارتمان در یک ساختمان دستبرد زده و از هر خانه بیش از یک میلیارد تومان طلا و جواهر به سرقت برانند. تحقیقات کار آگاهان ادامه داشت تا اینکه یکی از ساکنان ساختمان که زنی سالخورده بود با پلیس تماس گرفت و اسرار سرقت از خانه همسایگانش را فاش کرد. وی گفت: من معلم بازنشسته و نویسنده هستم. چون ستم بالا بود زنی را استخدام کردم تا کارهای خانه‌ام را انجام بدهد. به‌علاوه او زنی خوب بود و من استخلامش کردم اما چند وقتی می‌شد که حالش خوب نبود. یک روز وقتی او در اتاق سرگرم صحبت با تلفنش بود فالگوش ایستادم و پول دزدی‌ها را برداشته و فرار کرده است. او گریه می‌کرد و من همانجا فهمیدم که او همان سارقی است که به خانه مأموران راهی خانه معلم بازنشسته شدند و زن جوان را دستگیر کردند.

او که شوکه شده بود اسرار سرقت‌ها را فاش کرد و گفت: این اواخر شوهرم بیگار شده و به شدت دچار مشکلات مالی شده بودیم. من در جست‌وجوی کار بودم تا اینکه تصمیم گرفتم در خانه‌های مردم کار کنم. پس از آنکه با معلم بازنشسته آشنا شدم از او خوشم آمد و به‌صورت ثابت به خانه‌اش می‌رفتم و کارهایش را انجام می‌دادم. یک روز که در قسمت سر نشیمان پرآید را دستگیر کردم. در همان تحقیقات اولیه معلوم شد این افراد همان پلیس از مدتی قبل به دنیاشان وارد شده‌اند. اعضای این گروه نفر بودند و سرکردگان آن نیز بارها به اتهام سرقت راهی زندان شده بودند. آنها به سرقت‌های سریالی از خانه‌ها قرار کردند و بخشی از اموال مسروقه را مخفیگاه‌شان کشف شد.

همسایه‌هایم دستبرد زده بود. پس از این تماس بود که مأموران راهی خانه معلم بازنشسته شدند و زن جوان را دستگیر کردند. او که شوکه شده بود اسرار سرقت‌ها را فاش کرد و گفت: این اواخر شوهرم بیگار شده و به شدت دچار مشکلات مالی شده بودیم. من در جست‌وجوی کار بودم تا اینکه تصمیم گرفتم در خانه‌های مردم کار کنم. پس از آنکه با معلم بازنشسته آشنا شدم از او خوشم آمد و به‌صورت ثابت به خانه‌اش می‌رفتم و کارهایش را انجام می‌دادم. یک روز که در قسمت سر نشیمان پرآید را دستگیر کردم. در همان تحقیقات اولیه معلوم شد این افراد همان پلیس از مدتی قبل به دنیاشان وارد شده‌اند. اعضای این گروه نفر بودند و سرکردگان آن نیز بارها به اتهام سرقت راهی زندان شده بودند. آنها به سرقت‌های سریالی از خانه‌ها قرار کردند و بخشی از اموال مسروقه را مخفیگاه‌شان کشف شد.